



## ۷۰۰ شماره باشما



فرناز حسنعلی زاده  
روزنامه نگار

بود نقطه اتصال تحریریه مکتوب و آنلاین باشد و قرار بود به حد مقدور «خرق عادت» کند. اما هیچ مسیری به همواری و روشنی نقشه و خیال روی کاغذ نیست. فتح زمین و زمان از سوی ویروس تاجدار، روی خیلی از قول و قرارها خط کشید. «دوری»، تنها نسخه تجویزی برای در امان ماندن از این بلای ریزنقش اما قدرتمند، تحریریه را برای ماه‌ها سرد و ساکت کرد و فقط «کرونا» بود که در ذهن و زندگی ما، روی صفحات کاغذی و غیر کاغذی ویراژ می‌رفت و خودش را به همه شئون کاری و غیرکاری تحمیل می‌کرد.

«ایران عصر» از میان همه گفته‌ها، نگفته‌ها و نگفتنی‌ها امروز به شماره ۷۰۰ رسید. قضاوت درباره اثر بیرونی آن به عهده ما نیست و تنها چیزی که پشت این عدد برای ما باقی ماند، تصاویر زیبایی همانند تصاویری است که «دختر کبریت فروش» زیر بارش یکریز برف در شعله‌های کوچک می‌دید!

است روی اقلیم زمین پاشیده شده و ده‌ها شاید دیگر سبب شد بین این همه نماد و تمثیل، قصه کبریت‌های نیم‌سوخته جلوی چشمم رژه برود.

واقعیت این است که ارتباط بین روزنامه‌نگار و مخلوقش، خیلی تابع امتیازهای حقوقی و تعاریف سازمانی و اداری نیست و هر کسی از «ظن خود» می‌تواند داستان خودش را تعریف کند.

«ایران عصر» روزنامه الکترونیکی روزنامه ایران در بدو تولد قرار بود فراتر از یک روزنامه کاغذی باشد که فقط به صورت غیرکاغذی توزیع شود و قرار نبود تنها وجه متمایزش تفاوت زمان انتشارش با روزنامه صبح باشد؛ قرار بود فاصله ۲۴ ساعته و گاه چند روزه میان چاپ کاغذی دو شماره روزنامه باشد. قرار بود «کاغذ اخبار» ی باشد، بدون پوسته سخت و رسمی آن و پنجره‌ای باشد در میان دیوار متصلب و زمخت قرائت‌های رسمی از رویدادها. قرار بود به جای خبرهای تازه، به دنبال حساسیت‌های تازه باشد. قرار

اول دی‌ماه بود که کام کودکان را زهر می‌کرد!

به همان اندازه که «جوجه اردک زشت» تمثیلی از زندگی کریستیان آندرسن و تمام افراد متفاوت، مطرود، ناامید و سرخورده هر جامعه است که در روند دگرذیسی خود، به جای اردکی زمینگیر آب، قویی خرامان و باشکوه می‌شود و نویسنده در آن آگاهانه یا ناآگاهانه مضامین انگیزشی را در قالب داستانی تخیلی می‌ریزد، «دختر کبریت فروش» دیگر اثر او، با واقع‌گرایی گزنده و پایان‌نیشدارش، راوی دست و پا زدن‌های سیزیف‌وار خردسال دردمندی است که در بی‌سرانجامی تلاش‌هایش فرو می‌رود و در نهایت مانند ادیپ شهریار، به سمت سرنوشتی می‌شتابد که فکر می‌کرد از آن گریخته است؛ دختری که آتش می‌فروخت، اما دست آخر از سرما مرد.

شاید همزمانی انتشار شماره ۷۰۰ «ایران عصر» با ایام کریسمس، شاید زمستانی که از راه رسیده، شاید گردِ مرگی که نزدیک دو سال

«وقتی از من پرسیدند که آیا تصمیم ندارم زندگینامه‌ام را بنویسم، گفتم: یک بار این کار را کردم؛ جوجه اردک زشت.» این جمله معروف «هانس کریستیان آندرسن» نویسنده معروف دانمارکی است که در کشور ما با آثاری همچون قصه یادشده یا «لباس جدید پادشاه» می‌شناسندش.

او اما داستان مشهور دیگری هم دارد که قرار بود درونمایه تلخ و تراژیکش، تلنگری بر وجدان جامعه‌ای بی‌تفاوت، خودخواه و تک‌سلولی باشد، اما چون کاراکتر اصلی دختری کوچک و کبریت‌فروش است، در میان آثار کودکان طبقه‌بندی شد. در ایران هم کارتون دوبله شده‌اش شب‌های کریسمس در برنامه‌های کودک و نوجوان دهه ۶۰ روی آنتن تلویزیون‌های سیاه و سفید می‌رفت و در کنار «اسکروچ» چارلز دیکنز پای ثابت برنامه‌های هفته